

محمد جناب زاده

نوپردازی مایه علمی و ادبی میخواهد

فردوسی فرماید :

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
سند این دعوی شاهنامه است خدمت بدانش و ادب و فرهنگ مطالعه و تحقیق
میخواهد و بس .

مرحوم میرزا محمد تقی بهار (ملك الشعرا) در کتاب «سبک شناسی» یا «تاریخ
تطور نثر پارسی» از نفوذ نثر تازی در نثر دری و پارسی نمونه‌ها و شواهد بسیاری
مثال می‌آورد که سختی و صعوبت کار حکیم طوسی را بخوبی نمایان می‌سازد . در این
تاریخ الفاظ و لغات عربی جای کلمات و لغات پارسی را در کارهای دولتی و اداری
گرفته بود و در نتیجه اسلوب نثر نویسی و بکار بردن کلمات تازی دلیل و نشانه بزرگی
و دانش و برتری بشمار میرفت .

مرور زمان کم‌کم لغات زنده را بیجان ساخت و در نوشته‌ها یعنی «ترسلات»
قاموس عرب رایج شد - صرف نظر از آنکه اکثر دانشمندان بزبان تازی سخن میگفتند و
کتاب مینوشتند و بزبان عربی جای و مقام یک زبان علمی را گرفته بود اساساً سخن
گفتن بزبان ساده پارسی نشانه نادانی و موجب نفرت و گمنامی و عامل بدبختی و دور
شدن از اجتماع میگردد .

چرا و چگونه این جریان پیش آمد؟ این موضوع خود یک دلیل تاریخی دارد
و آن دلیل هم تا امروز باقی است و عامل مهم انتشار لغات بیگانه از زبانهای ملل
اروپا در زبان فعلی پارسی شده است و آن فضل‌فروشی بیجا و یا خودنمائیهای لوس
و بیمزه است .

البته زبان عربی زبان دینی ما بوده و هست خواندن و نوشتن با زبان عربی یا هر زبان دیگر نه حرام است و نه مکروه ما وقتی بزبان عربی صحبت میکنیم یا نامه و کتاب مینویسیم باید تابع صرف و نحو و اسلوب زبان عرب باشیم - اگر بانگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی تکلم میکنیم ناچار باید رعایت کامل قواعد هر يك از آن زبانها را بنمائیم . ولی هنگامیکه پارسی صحبت میکنیم چه ضرورتی ایجاب میکند که لغات و کلمات زبانهای دیگر را با تلفظ اصلی و قواعد زبانی آنها بکار ببریم؟ ما دانشمندان بزرگواری داریم که بزبان عربی تألیفات خود را نگاشته‌اند و در ادبیات و نظم و نثر عربی رتبه عالی یافتند از آنجمله ابن مقفع - ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عباد - بدیع الزمان همدانی - و شعرا و ادباء و فقهاء و حکماء دیگر که در فرهنگ عرب مقام استادی دارند اما کسانی را هم می‌بینیم که زبان پارسی را با لغات عربی بدون احتیاج آمیختند و وسیله فراهوشی و مرگ بسیاری از لغات پارسی را هم فراهم کردند .

زبان ما آمیزش تفکیک ناپذیری با زبان عرب پیدا کرده ، اگر بخواهیم لغات پارسی را زنده کنیم بیش از آنچه فردوسی مجاهدت و کوشش خود را در این راه بکار برده جلوتر نمیتوانیم برویم . *پرتال جامع علوم انسانی*

اگر کارخانه لغت‌سازی ایجاد کنیم (چنانکه کردند و شد . و زبان پارسی و کتابهای درسی را نامفهوم ساختند) از مقصود دور خواهیم افتاد .

بنابراین ماخذ پارسی را باید کتابهایی مانند گلستان سعدی و امثال آن در نثر ادبی سرمشق قرارداد و از عبارات پردازیهای غیر لازم و مبالغه‌ها و مضامین و تشبیهات غیر طبیعی و پیچیده صرف نظر کرد و معانی تازه را در الفاظ فصیح و مفهوم بکار برد . اما روشی که نوپردازان مورد توجه قرار دادند انقلاب و تحول ادبی را بصورتی جلوه میدهد که نه از حیث الفاظ دلپذیر و نه از لحاظ معنی و ترکیب مفهوم و بدیع است .

البته لغات نسبت باحتیاجات زمان بوجود می آید. مثلا بکار بردن کلمه «تاگراف» و «رادپو» و مانند اینها مولود نیازمندی زمان است و بکار بردن آنها زبان و ضرری برای زبان ملی و پارسی ندارد. اما بکار انداختن لغات خارجی از هر زبانی که آموخته میشود خطا و اشتباه و گناه بزرگی است. زیرا اعمال همان خطاها و اشتباهاتی که منشیان قدیم ما مرتکب شدند میگردد.

اگر ضرر زندگانی و درجه مدنیت قومی قابل توقف بود ممکن بود، زبان آنقوم در دایره محدودی از لغات محصور بماند ولی همانطور که نمیتوان سیر تکامل را از مجرای طبیعی بازداشت البته هم نمیتوان محدودی لغات را برای احتیاجات فراوان مورد استفاده قرارداد. بنابراین اقتباس و اکتساب لغات علمی بشرطیکه لغت اصیل و مناسبی برای تفهیم آن در زبان پارسی نباشد جایز است ولی نباید اصرار داشت که تلفظ و ترکیب آن لغات دست نخورده بماند و همیشه تابع مقررات و صرف و نحو زبان اصلی باشد.

مطابق قانون بین المللی هم اتباع خارجه جز در احوال شخصیه تابع قوانین کشورهایی هستند که در آنجا حکومت اختیار کرده اند. اگر دروازه کشور برای مهاجرت بدون رعایت قوانین موضوعه آزاد گذارده شود طبیعی است افراد زیادی از اتباع ملل بیگانه به کشور می آیند و نژاد بومی را بحکم نوامیس طبیعی در میان خود ذوب و مستحیل میسازند. همانطور که نمیتوان بکلی راه مهاجرت را مسدود کرد. و اینکار باید با رعایت جوانب حزم و احتیاط انجام گیرد همان قسم هم از ورود لغات بیگانه در زبان نمیتوان ممانعت بعمل آورد.

بنابراین شیوه تکلم و نگارش و لغات يك زبان میبایستی درهم و برهم و آمیخته با تمام کلمات خارجی باشد بدون قید و شرط از طرف دیگر یکباره امکان پذیر نیست با همه لغات غیر پارسی از عرب و عجم اعلان جنگ داد. فقط نویسندگان و

سخنوران مخصوصاً در مؤلفین و مطبوعات باید کلمات غیر مأنوس و دور از فهم یا لغات خارجی را بدون يك احتیاج اساسی و ضروری بکار نبرند. البته تا آنجائی که برای لغات کلمه پارسی مفهوم و بلیغ وجود دارد باید از استعمال کلمه بیگانه چشم پوشید و اظهار فضل و خودنمائی را در مسائل و موضوعاتی که با هستی ملت ارتباط دارد کنار گذاشت و از لذات ذائقه در چند دقیقه صرف نظر نمود و مقام صلاحیت دار فرهنگستان باید باشد.

در هر جامعه و ملتی باید کسانی باشند که حقایق را بگویند.

اطفال کوچکی را که بمدرسه می آیند در میان راه بسیار می بینید - آنها خوش و خرم بوده و هیچ آرزویی جز تفریح ندارند - گاهی از فرط غفلت کتاب درسی خود را گم میکنند دنبال يك شب پره دویده و آنقدر سرگرم خیالات کودکی هستند که حرکت تند و سریع اتومبیلها را بطرف خود ندیده و مخاطراتی که حیات آنها را در راه تهدید میکند نمی بینند.

انسان گاهی در عرصه حیات حقیقت وجود و شخصیت خود را فراموش میکند و بظواهر پای بند شده معنویات را در نظر نمی آورد از خطرها بی خبر میماند - زندگی افراد و جماعات را امواج متضادی از میل و عقیده و سلیقه و افکار « پراز نوسان » تشکیل میدهد و برای اغلب صلاح و فلاح و مخاطراتی که در سر راه آنها وجود دارد مجهول است. انتخاب عقاید سالم و صحیح و سالم و اطمینان بخش برای آنها مشکل است. اما باید طریقی را پیدا نمود و مقصودی را در نظر گرفت و راه نجات را یافت یعنی در هر جامعه و ملتی باید کسانی باشند که حقایق را بگویند و از اینکه مردم نمیشوند نومید نگرددند زیرا :

« در گفتن اثری است که در نگفتن نیست »

هر جامعه ای در عصر انتقال و تحول مانند « نهر آبی » است که جریانهای

رنگارنگ در آن وارد میشود - در این هنگام حیات اجتماعی و فکری او «طوفانی» است و افراد نادری میتوانند حقایق را در اوضاع اخلاقی و متلاطم فکری پیدا کنند و سرگرم لذایذ زودگذر نگردند: آنها باید حقایق را بگویند.

بعضی تصور میکنند در دوره تحول حرکت فکری سریع است. در صورتی که حقیقت و معنی اینطور نیست و فقط مشاهدات در سطح امواج افکار عمومی سیر میکند. و اعماق اجتماع مانند اعماق دریا در زمان طوفان بسیار آرام است «اعصار و قرون» بر ملل و اجتماعات مانند مرور «ایام و سال» بر افراد است - انسان در هر حال نمی-تواند از نتایج توارث و تاریخ گذشته بیرون آید زیرا هر قدر معارف اکتسابی صحیح یا غلط او را براههای مختلف بکشاند باز جاذبه گذشته و به اصطلاح روانشناسان حکومت مردگان بر زندگان او را در قید و بند نامرئی و معنوی نگاه میدارد و بنا بر این تحول و تبدل و انقلاب هر قدر هم قوی باشد صوری و زودگذر است.

«جامعه» مرکب «از افراد است» و عوامل توارث در او بعد کمال وجود دارد سیر بطرف تجدد و قبول عادات و معتقدات تازه پیدایش آرزوهای نو. بایستی از شاهراه تاریخ اعصار باستانی باشد تا بنمیتجه برسد و در غیر این صورت هر کوششی بی ثمر است و عقیم میماند.

دو جامعه را در افق مدرکات و محسوسات و عادات بهیچوجه نمیتوان هم نوق و هم سلیقه نمود. مجاری تاریخی آنها از یکدیگر جداست - گسیختن و پاره شدن سلسله تاریخ يك جامعه (بطوریکه راهزنان دین و ایمان و وطن میخواستند) مانند جدا نمودن تنه درخت از ریشه آن بنا بر این یافتن طریق و روش زندگانی تازه برای ملتی که بخواهد با مقتضیات عصر جدید پیش برود - جز از راه مسیر تاریخ و مقدسات دینی ملی و فرهنگ قومی او امکان ناپذیر است. و هر چه خارج از این برنامه تقلید

یا کسب شود زیان او رو بیدوام می باشد و ملتی را نمیتوان با صورت سازی بزرگ ملت دیگر در آورد. اینکار نشدنی و هر ملتی خواص اجتماعی مخصوص بخود دارد که تشکیل دهنده ملیت او بوده و کسانی که تصور میکنند میان ملل و تاریخ آنها را میتوان جدا کرد و زنده نگاهداشت مثل اینست که بخواهند سر را از بدن کسی جدا کنند و او زنده بماند - یا موجودی بدون پدر و مادر و نطفه متولد گردد بنا بر این جامعه بدون اینکه شخصیت خود را از دست بدهد میتواند معارف عهد جدید را هم با معرفت دینی و ملی خویش ممزوج نماید. بطرف صلاح و فلاح پیش برود - اینکار را ملل زنده و پر اندیشه و عاقبت بین انجام داده اند ولی با صبر و حوصله و سیر تدریجی و برنامه صحیح و منظم.

فرهنگ آلمان - انگلیس - فرانسه - آمریکا هر یک رنگ و بوی ملی خود را دارد در صورتیکه مباحث علمی و فنی و اکثر اصطلاحات آنها یکی است - دانشجویانی که در ممالک مختلفه اروپا و آمریکا تحصیل کرده اند این تفاوت و امتیازات را خوب می دانند.

در یکصد سال اخیر که فرهنگ جدید در کشور ما «نرم و آرام» معارف قدیم را از برنامه خارج کرد - برای اثبات هویت خود هر روز بشکلی و برنگی در آمد و این امر بستگی بنفوذ کسانی داشت که در کشورهای اروپا با سلیقه ها و عقاید متضاد پرورش یافته و چند روزی صحنه فرهنگ را جولانگاه خود قرار دادند و برنامه نوشتند. ما در این مدت اصول ثابت و مکتب واحدی در تعلیم و تربیت نداشتیم همانطور که در قوانین مدنی و قضائی و کیفری و قوانین استخدامی و سازمانی و بودجه همیشه در حال تجربه و آزمایش بوده ایم. در فرهنگ هم همینکار را کردیم.

اکنون که اصلاحات بر پایه های فرهنگ ملی و مقتضیات عصر نوین با بر نامد ریزی دقیق بی ریزی میشود بجا خواهد بود که روش تحقیق و تدقیق و تتبع را در پیش گیریم

و از آثار ارزنده پیشینیان گوهرهای درخشان را بیازار ادب روز عرضه داریم و یقین است تابش فروغ این جواهرات توجه نوجوانانرا بخود معطوف خواهد کرد .

شادروان محمد علی فروغی (ذکاءالملک) در سر آغاز (سعیدی نامه که یادگاد هفتصدمین سال تألیف گلستان در سال ۱۳۱۶ شمسی انتشار یافته مینویسد « زبان و ادبیات فارسی چهاررکن بزرگ دارد (شاهنامه فردوسی - کلیات شیخ سعیدی - مثنوی مولوی - دیوان خواجه حافظ) این چهار اثر بزرگ در میان آثار ادبی ایرانی بلکه در میان آثار ادبی تمامی جهان از فروزندگان قدر اولند چهار ستون فرهنگ و تربیت ایرانی هستند . آنها بمنزله اصل و تنه این درخت و آثار ادبی دیگر مانند فروغ و شاخ و برگ میباشند هر یک از این چهار اثر حیثیات و مزایای خاصی دارد که برداشتمندان پوشیده نیست و شرح آن بسیار طولانی است مجعلا اینکه شاهنامه فضل تقدم دارد و گذشته از مراتب حکمت و اخلاق پرورش دهنده غیرت ملی و حسن قومیت است مثنوی مولوی و غزلیات حافظ هم از نظر حکمت و عرفان و دقایق حقایق آمیخته با حالات عشق و ذوق در عالم خود بی نظیر و در منتهای درخشندگی است - اما کلیات سعیدی گنجینه ای است که قدر و قیمت برای آن نمیتوان معین کرد . الخ »

مرحوم فروغی نظرات خود را درباره آثار سعیدی نگاشته - البته در باره فردوسی و نظامی و مولوی و حافظ و سعیدی و سایر ستارگان ادب که در افق ایران طالع و انوار آنان بجهان ادب پرتوافکن شده است محققان خودی و بیگانه از جهات تاریخی و فلسفی و ادبی بحث فراوان کرده اند - این ناچیز که خود را کوچکتر و حقیر تر از آن میدانم که در صف (کفش کن) نهال بزرگان به نشینم در هنگام برگزاری جشن هزار ساله فردوسی و هفتصد ساله سعیدی مقالاتی درباره آثار این مرد بزرگ در سال های ۱۳۱۲ - و ۱۳۱۶ شمسی نگاشتم که در همان اوان در روزنامه یومیه کوشش بچاپ

رسید - رساله‌های کوچک و کم حجم هم بنام فردوسی ، مولوی ، سعدی هدیه دوستان در همان سنوات شده لیکن در هر بار که بمطالعه این آثار سرگرم شدم چیزهای تازه و مطالب نو در نظر م آشکار شد که در بار نخستین از توجه یا فهم آن محروم مانده بودم. اینک بنا بتوصیه یکی از استادان ادب پرور و از نظر توجه جوانان پاکدل و دانش دوست و بنا بمتابعت از رأی کیمیا اثر فقید سعید استاد بزرگوار مرحوم محمد علی فروغی قدس سره بررسیهای تازمائی که در باره شاهنامه فردوسی بعمل آورده ام در دسترس ادیب شریف و شاعر شهیر میگذارم و از نگارش مقالاتی در کلیات انصراف خود را اعلام میدارم - روش تحقیقی این ناچیز بحث و محاوره و مناقشه در باره زردآگاه و نام و نشان یا قوافی و قالب گیری اشعار و آثار نیست - توجه من زیاد تر به مزایای خاص و مراتب حکمت و اخلاق و دقائق و حقایق بزرگان موصوف است و امیدوارم این خدمت ناچیز در پیشگاه دانش و منش مقبول افتد و بالله التوفیق و علیه التکلان

در سخن خیام حسن ترکیب ، سادگی بیان پیوسته با اندیشه فلسفی توأم است و این امتزاج بگونه ایست که باعث اعجاب سخن سنجان گردیده، معتقدند توالی چهار مصرع طوری بیکدیگر پیوسته است که گوئی خیام قیاس منطقی را بکار برده و در قالب (شکل اول) مطلب خود را ریخته است. در این توجیه غرابتی نیست چه او مردی ریاضیدان و فطرتش بمقولات عقلی گرائیده و پرورش یافته است. زرد باغی زیر نه تخیلات شاعرانه دیده میشود و نه از تشبیه و استعاره برخوردار است بلکه گوئی يك قضیه منطقی را بیان می کند .

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
بر آمده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
« از کتاب دمی با خیام »